

تبیین ارتباط فرهنگ و قدرت در روابط بین‌الملل نگرش‌های انتقادی، پسا ساختارگرا، سازه‌انگار

محمدحسین جمشیدی^۱
افشین شامیری^۲

چکیده

در باب تحولات مفهومی قدرت و فرهنگ و تأثیر این دو پدیده اجتماعی، مطالعات گسترده‌ای در روابط بین‌الملل صورت گرفته است، اما کمتر تحقیقی به ارتباط متقابل این دو در عرصه روابط بین‌الملل پرداخته است؛ درحالی‌که امروزه اهمیت این ارتباط به‌ویژه با طرح نظریه قدرت هوشمند از اهمیت بسزایی برخوردار است. بر این مبنای پژوهش حاضر درصدد است تا در چارچوب مفهومی قدرت و بر اساس روش مقایسه، نحوه ارتباط فرهنگ و قدرت را در سه رویکرد انتقادی، پسا ساختارگرایی و سازه‌انگاری مورد بررسی قرار دهد. انتقادی‌ها، پسا ساختارگراها و سازه‌انگاران هر کدام به ترتیب نقش ابزاری، قوام‌بخش یا گفتمانی و تکوینی برای فرهنگ نسبت به قدرت قائل هستند. در این ارتباط، سؤال این پژوهش این است که رویکردهای سه‌گانه انتقادی، پسا ساختارگرایی و سازه‌انگاری چگونه ارتباط فرهنگ و قدرت را در عرصه روابط بین‌الملل تبیین می‌کنند. یافته‌ها حاکی از آن است که با مقایسه دیدگاه سه رویکرد فوق در باب ارتباط قدرت و فرهنگ در روابط بین‌الملل، درمی‌یابیم که این دو پدیده در عرصه روابط بین‌الملل در یک فضای سیال و پویا مرکب از مفاهیم فرهنگی ایدئولوژی، معنا، هویت‌سازی، هنجار آفرینی به شکلی متقابل به یکدیگر قوام می‌بخشند و در این قوام‌بخشی متقابل و پایان‌ناپذیر است که تأثیرات متقابل قدرت و فرهنگ در قالب امنیت، نظم و ثبات ظهور پیدا می‌کند.

واژگان کلیدی: قدرت، فرهنگ، رویکرد انتقادی، پسا ساختارگرایی، سازه‌انگاری.

۱- استادیار روابط بین‌الملل دانشگاه تربیت مدرس، نویسنده مسئول: jamshidi@modares.ac.ir

۲- دانش‌آموخته دکتری روابط بین‌الملل، دانشگاه تربیت مدرس

Explaining the Relationship of Culture and Power in International Relations

Critical, Post-Structuralism and constructivism

MohammadHosein Jamshidi¹

Assistant Professor of International Relations, Tarbiyat Modarres University

Afshin Shamiri

Ph.D. of International Relations, Tarbiyat Modarres University

Abstract

Related to the conceptual transformations of power and culture and the impact of these two phenomena, extensive studies have been done in international relations. But less research has been done on the interaction of these two concept in the field of international relations. While today, the importance of this connection has become more prominent, especially with the rising of the smart power theory. Therefore, the present research seeks to explain the relation between culture and power in three critical, post structuralism and constructivism approaches, with the help of the conceptual framework of power and comparative method. Each approach of the Critical, Post-Structuralism and Structuralism respectively consider instrumental, discursive, and evolved role for culture toward power. In this regard, the question posed in this research is that how three critical approaches, post-structuralism and constructivism explain the relationship between culture and power in the field of international relations? The results shows that by comparing the viewpoint of the three approaches about relationship between power and culture in international relations, we find that these two phenomena are mutually reinforcing each other in a fluid and dynamic environment compound from cultural concepts such as ideology, meaning, identity, and norms, and in this mutual and interminable relation, the interaction of power and culture in the forms of security, order, and stability emerges.

Keywords: Power, Culture, Critical, Post-Structuralism, Constructivism.

مقدمه

قدرت و فرهنگ به‌عنوان دو مفهوم کلیدی رشته روابط بین‌الملل تأثیرات عدیده‌ای بر جامعه بین‌الملل و نهادها و کنشگران اصلی و غیر اصلی آن داشته‌اند. این دو مفهوم در طول تاریخ دچار تحولات زیادی شده‌اند. به‌تناسب تغییر در تعاملات بین انسان‌ها و دولت‌ها، معنا و مفهوم فرهنگ و قدرت، ابعاد و کارکرد آن‌ها و همچنین نحوه ارتباط این دو مفهوم باهم دچار تغییر شده است. رویکردهای مختلف از زوایای

¹ - Corresponding Author: jamshidi@modares.ac.ir

م تفاوت این دو پدیده اجتماعی و نحوه ارتباط آن‌ها باهم را مورد بررسی قرار داده‌اند و هر کدام مبتنی بر مبنای هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی خاص، برداشتی متفاوتی ارائه نموده‌اند. برخی از این رویکردها نقش فرهنگ در مدیریت قدرت را برجسته می‌کنند و برخی دیگر بر نقش قدرت در هدایت فرهنگ و مدیریت فرهنگی تمرکز دارند؛ اما این پژوهش با مقایسه رویکرد جریان‌های غیر اصلی روابط بین‌الملل درصد تبیین روابط متقابل قدرت و فرهنگ در عرصه روابط بین‌الملل می‌باشد.

اینکه فرهنگ چه کارکردی در حوزه روابط بین‌الملل می‌تواند داشته باشد و چگونه می‌تواند در خدمت قدرت قرار گیرد، موضوعی است که رویکردهای مختلف به آن توجه داشته‌اند. مراجعه به هر کدام از این رویکردها در جهت تبیین رابطه بین قدرت و فرهنگ، بخشی از زوایای زندگی انسان‌ها و دولت‌ها و همچنین تعامل بین آن‌ها را روشن می‌کند. بررسی هر کدام از این دو مفهوم به صورت جداگانه و مجزا از هم ما را از تبیین دقیق و جامع این گونه مفاهیم و کارکردهای آن‌ها، دور می‌سازد. از این روست که پژوهش حاضر درصدد است تا با مقایسه رویکردهای مختلف انتقادی، پسا ساختارگرایی و سازه‌انگاری به چگونگی تأثیر این دو پدیده در عرصه روابط بین‌الملل بپردازد و زوایای دید این سه رویکرد را نسبت به مفهوم فرهنگ و رابطه آن با قدرت را مورد ارزیابی قرار دهد. از آنجا که فرهنگ و قدرت در یک محیط سیال و پویا باهم در ارتباط هستند و رابطه دوسویه و متقابل در عرصه روابط بین‌الملل باهم دارند، هیچ کدام بدون دیگری و به صورت مجزا، شایسته بررسی و مطالعه نمی‌باشند. همان گونه که نای پس از طرح نظریه قدرت نرم که متضمن این نکته بود: «استفاده از استراتژی اقتناع، مقبولیت و پذیرش داوطلبانه و در یک کلام نفوذ اجتماعی، روحی و معنوی در جامعه هدف است تا صاحب قدرت، حوزه نفوذ فضایی و ژئوپلیتیک خود را گسترش دهد» (Hafznia, 2010, P.65) به نگرش جدیدی از ترکیب دو گونه قدرت نرم و سخت در قالب قدرت هوشمند روی آورد (Nye, 2004, P.37) که مورد توجه سوزان ناسل نیز قرار گرفته بود (Yazdani & Hosseini, 2015, P.169).

درواقع نوعی توجه خاص به ارتباط میان فرهنگ و قدرت وجود دارد که برای عرصه بین‌الملل حائز اهمیت جدی است، اما مهم‌تر از آن نوع نگاه مکاتب جدیدتر روابط بین‌الملل به این رابطه است. بر این مبنای، سؤال این پژوهش این است که رویکردهای سه‌گانه انتقادی، پسا ساختارگرایی و سازه‌انگاری چگونه ارتباط فرهنگ و قدرت را در عرصه روابط بین‌الملل تبیین می‌نمایند؟ فرضیه پژوهش که بر مبنای چارچوب مفهومی قدرت و فرهنگ و با روش مقایسه‌ای مورد بررسی قرار می‌گیرد بیانگر آن است که این

مکاتب از طریق مفاهیم ایدئولوژی، سوژه‌سازی و هنجار‌سازی یا هویت‌سازی درصدد تبیین ارتباط بین این دو مفهوم می‌باشند؛ ارتباطی که بیانگر نوعی قوام بخشی متقابل میان فرهنگ و قدرت است.

پیشینه تحقیق

پیشینه تحقیق با توجه به گستردگی منابع شامل دو بخش است:

بخش اول منابع متمرکز بر قدرت: استوارت آرکلگ در کتاب چهارچوب‌های قدرت سه برداشت در مورد قدرت را مطرح می‌کند که شامل ابزاری، علی و درونی می‌شوند. وی پس از بررسی و مقایسه دیدگاه‌های متفکرانی نظیر پارسونز، میشل فوکو، گیدنز، هابرماس، ماکیاوول و هابز، مقوله قدرت را در حوزه جامعه‌شناسی قدرت شرح و تبیین می‌کند (Clegg, 2004)؛ اما به ارتباط آن با فرهنگ توجهی ندارد. علی اشرف نظری نیز در کتاب سوژه، قدرت و سیاست به بحث در پیرامون قدرت و مسائل آن پرداخته و نظریات مختلف در هر دوره را از هابز تا دوره پست‌مدرن مورد بررسی قرار داده است، اما مقایسه مفهوم مدرن و پسا مدرن از قدرت و نوع نگاه آن‌ها به قدرت را مدنظر دارد (Nazari, 2012). این کتاب در بحث قدرت به پژوهش ما کمک کرده است، اما کار ما تحلیل رابطه فرهنگ و قدرت می‌باشد. همچنین کتاب قدرت نگرشی رادیکال از استیون لوکس حاوی تحلیلی مفهومی از قدرت است. وی در این کتاب یک نگرش سه‌بعدی از قدرت ارائه می‌دهد و سعی دارد تا در مقایسه با دو نگرش دیگر تحلیلی عمیق‌تر و رضایت‌بخش‌تر از روابط قدرت در اختیار ما قرار دهد (Lukes, 1996).

کتاب قدرت در عصر اطلاعات از جوزف نای به بررسی قدرت و محدودیت‌های آن، قدرت سخت و نرم امریکا، نقش اندیشه‌ها و اخلاق، نیز وابستگی متقابل و جهانی‌شدن و حکمرانی پرداخته است. او به صورت خاص در بخشی از کتاب به قدرت نرم می‌پردازد (Nye, 2008). وی همچنین در کتاب قدرت نرم با تمرکز بر قدرت نرم، به ماهیت متغیر قدرت، منابع قدرت نرم امریکا، قدرت نرم دیگران، بکارگیری صحیح قدرت نرم و رابطه قدرت نرم با سیاست خارجی می‌پردازد (Nye, 2010). هرچند نای در این آثار به قدرت نرم که در اصل امری فرهنگی است و نیز در اثر دیگری با عنوان رهبری و قدرت هوشمند (Nye, 2008)2 به ترکیب هوشمندانه قدرت نرم با سخت می‌پردازد اما بحث ارتباط متقابل میان فرهنگ و قدرت مورد نظر وی نبوده بلکه به رابطه یک‌سویه توجه دارد.

مقاله منابع متمرکز بر فرهنگ در مجموعه مقالات مفاهیم فرهنگ و روابط فرهنگی (Muko, Thompson, 1995) به عدم توجه شایسته سیاستمداران به نقش روابط و دیپلماسی فرهنگی در روابط با سایر دولت‌ها اشاره شده و در مقاله تبیین جایگاه فرهنگ در نظریه‌های سیاست و روابط بین‌الملل (Rezaei & Torabi, 2010) از بی‌توجهی نظریات جریان اصلی روابط بین‌الملل نسبت به نقش فرهنگ انتقاد و دو رویکرد

موجود در مورد نقش فرهنگ بررسی شده است: رویکردی که فرهنگ را زمینه‌ساز تقابل و تنش و رویکردی که فرهنگ را بستری برای گفتگو و تعامل در روابط بین‌الملل می‌داند.

جولی ریوز در کتاب *فرهنگ و روابط بین‌الملل* (Reeves, 2008) با بررسی سیر تحول فرهنگ از نگرش انسان‌گرایانه به انسان‌شناسانه، به بررسی دیدگاه‌های فرهنگی در شکل‌گیری جنگ‌های جهانی می‌پردازد. مقاله درآمدی بر سایر دیپلماسی و قدرت نرم در عصر جهانی شدن فرهنگ (Zohrehie, 2010) با تمرکز بر پیشرفت‌های ارتباطی و اطلاعاتی، استفاده ابزاری قدرت‌های بزرگ از عناصر قدرت نرم در مباحث جهانی شدن را مورد توجه قرار داده است و در «آموزش عالی، فرهنگ‌عامه قدرت نرم» (Watanabe & McConnell, 2008) با مقدمه‌ای از جوزف نای به بررسی روابط متقابل فرهنگی آمریکا و ژاپن و نفوذ متقابل فرهنگی از طریق عناصر فرهنگی در دو کشور پرداخته است.

بنا بر کتاب *روند تحول قدرت نرم در سیاست خارجی آمریکا* (Mottaghi, 2012) آمریکا با بهره‌جویی از سیاست‌های فرهنگی و مفاهیمی مانند آزادی و حقوق بشر و استفاده از برنامه‌های تبلیغاتی و فیلم‌های اکشن بر میزان مداخله‌گرایی خود در کشورها افزوده است. در «قدرت و موازنه نرم در سیاست بین‌الملل» (Nay, Pop, et al., 2013) قدرت نرم به‌عنوان بخشی از دیپلماسی و سیاست خارجی کشورها با تکیه بر سیاست موازنه نرم مطرح شده است. در «قدرت سخت، قدرت نرم: تحلیلی واقع‌گرایانه‌تر از قدرت» (Wilson, 2008) با انتقاد به نظریه‌های جریان اصلی بر توجه به قدرت نرم و ابعاد سه‌گانه آن در روابط بین‌الملل تأکید می‌شود. در مقاله «فرهنگ استراتژیک: از کلاوزویتز تا سازه‌نگاری» روند گسترش اهمیت فرهنگ در نظریه‌های روابط بین‌الملل و نقش کلیدی آن در بحث امنیت بین‌الملل مورد مطالعه قرار می‌گیرد. نویسنده با بررسی تاریخی نقش فرهنگ در مباحث امنیت و سیاست‌گذاری ملی نشان می‌دهد که فرهنگ چگونه در نظریه‌های بین‌الملل متحول شده و توانسته جنگ‌ها و بحران‌های بین‌المللی را تعبیر و تبیین کند (Lantis, 2006). مایکل سی و ویلیامز نیز در کتاب فرهنگ و امنیت به بررسی نقش فرهنگ در سیاست‌های امنیتی کشورها، شیوه تأثیرگذاری فرهنگ در تصمیم‌گیری‌ها بدون توجه به ارتباط متقابل با قدرت پرداخته است (Williams, 2011). کتاب فرهنگ امنیت ملی اثر کترنشتاین به تجزیه و تحلیل روابط بین‌الملل می‌پردازد و در کل به رابطه بین فرهنگ و عناصر فرهنگی با سیاست‌ها، تصمیم‌گیری‌ها و امنیت تأکید دارد؛ اما اینکه چگونه فرهنگ باعث اعمال قدرت می‌شود مورد توجه نیست (Katzenstein, 2011). همچنین، کتاب فرهنگ‌گرایی، جهانی شدن و حقوق بشر اثر حسین سلیمی با نگاهی متفاوت از جریان اصلی به مسائل روابط بین‌الملل پرداخته است. نویسنده در این اثر، جوهر انسان را نه فقط منفعت‌جویی،

بلکه معنی‌سازی می‌داند؛ اما اینکه چه ارتباطی بین معنا‌سازی فرهنگی و قدرت هست پرداخته نشده است (Salimi, 2010). مقاله «فرهنگ به‌مثابه قدرت در روابط بین‌الملل و اثر محمدحسین جمشیدی و فرزانه نقدی به‌شناسایی عناصر فرهنگی و تحلیل رابطه این عناصر با افزایش قدرت تأثیرگذاری دولت پرداخته و نشان می‌دهد که دولت‌ها چگونه می‌توانند به‌واسطه هنجارهای معنایی و گفتمان‌های ارزشی، روابط خود با دیگر دولت‌ها را در جهت اهداف و منافع و در نتیجه افزایش قدرت نفوذ خود مدیریت نمایند (Jamshidi & Naghdi, 2017).

در کل هرچند آثار فوق هر کدام به بعدی از مسئله توجه داشته‌اند اما اثر حاضر با شناسایی رابطه متقابل و دوجانبه میان فرهنگ و قدرت، نشان می‌دهد که چگونه این رابطه از طریق معنا‌سازی و ارزش‌گذاری و هویت بخشی و تأیید به قوام بین فرهنگ و قدرت می‌انجامد.

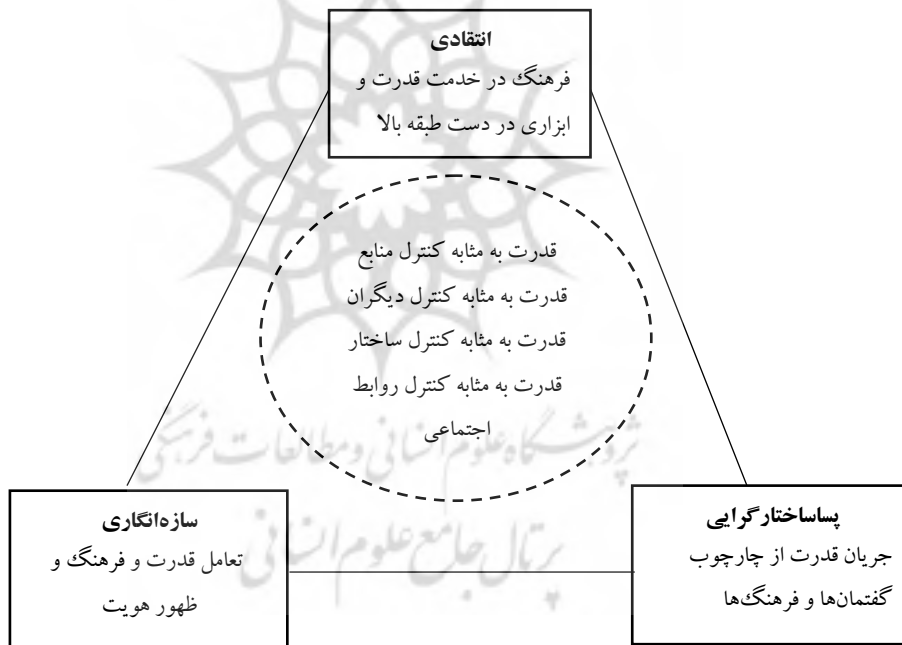
چارچوب مفهومی

در بسیاری از مواقع برای درک بهتر تحولات نظام بین‌الملل و پدیده‌های آن ضروری است از چارچوب مفهومی قدرت و نحوه ارتباط آن با فرهنگ مسائل را مورد کنکاش قرار داد. تحلیل پدیده قدرت و ارتباط آن با فرهنگ می‌تواند کمک زیادی به فهم لایه‌های نهفته و زیرین روابط انسان‌ها، طبقات و دولت‌ها داشته باشد. هابز در کتاب *لویاتان* خود قدرت را به مجموعه‌ای از خصیصه‌ها و ویژگی‌ها صاحبان یا دارندگان آن که در پیگیری اهدافشان کمک می‌کند، اشاره دارد و قدرت را با تعریفی ساده آغاز می‌کند و آن را وسایلی موجود فرد برای کسب منافع معلومی در آینده تعریف می‌کند. گیدنز در همین رابطه به نکته‌ای اشاره دارد که جالب توجه به نظر می‌رسد، از نظر وی «توانایی تبدیل» گسترده‌ترین معنای قدرت به حساب می‌آید (Hindess, 2001, PP. 28-29). راسل هم قدرت را به معنای پدید آوردن آثار مطلوب تعریف می‌کند (Russell, 1988, p. 55). همچنین ماکس وبر یکی از نظریه‌پردازان در حوزه علوم اجتماعی تعریف مهم و تأثیرگذاری از قدرت ارائه داده است. این تعریف تا به امروز مورد قبول بسیاری از صاحب‌نظران و نظریه‌پردازان علوم اجتماعی واقع شده است. تعریفی که وی از قدرت به دست می‌دهد عبارت است از: «توانایی اعمال اراده خود در یک رابطه اجتماعی معین به‌رغم مخالفت دیگران، صرف نظر از اینکه مبنای آن توانایی چیست» (Sabouri, 2002, P. 33).

رویکردهای مختلف با عنایت به مبانی هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی خود تعریفی گوناگون از قدرت ارائه نموده‌اند و در یک نگاه، قدرت را به‌مثابه کنترل منابع تعبیر کرده‌اند. قدرت اقتصادی، قدرت نظامی، سرزمین، جمعیت، فناوری و دیگر منابع قدرت در این تعریف جای می‌گیرند (نگاه ملکی به قدرت). در نگاه دوم قدرت به‌مثابه کنترل دیگران ملاحظه شده است که این تعریف در واقع با تعریف ماکس وبر

ارتباط زیادی دارد (رویکرد علی به قدرت). نگاه سوم به قدرت، نگاه ساختاری است؛ اینکه چگونه این نهادها و ساختارها امتیازات یا فرصت‌های را برای یک طرف به وجود می‌آورند، یا آن‌ها را در موضع قدرت قرار می‌دهند (نگاه ساختاری)؛ و نگاه چهارم، قدرت را به مثابه کنترل روابط اجتماعی می‌داند. این نوع قدرت به توانایی گفتمان سازی، هنجار سازی و تولید دانش اشاره دارد که با بعد سوم قدرت استون لوکس همپوشانی زیادی دارد (Dehghani Firoozabadi, 1, 2016).

فرهنگ هم به عنوان یکی از مفاهیم اصلی روابط بین‌الملل از دو منظر به آن نگریسته شده در یک نگاه فرهنگ را مساوی با الگوی عام و جهان‌شمول که شامل بهترین پدیده‌ها می‌شود تعریف می‌گردد و در نگاه دیگر به مجموعه عقاید، باورها، انگاره‌ها، قواعد، هنجارها ارزش‌ها رویه‌ها و... که خاص یک ملت یا مرزبوم می‌باشد تعریف می‌گردد (Reeves, 2008, pp. 1-15). وقتی به رویکرد سوم و چهارم قدرت توجه می‌شود با فرهنگ و نقش آن ارتباط تنگاتنگی پیدا می‌کند و در بسیاری از موارد همپوشانی زیادی دارند. از این روست که پژوهش حاضر درصدد است تا در چارچوب مفهومی قدرت و فرهنگ به مقایسه سه رویکرد انتقادی، پسا ساختارگرایی و سازه‌نگاری بپردازد. شکل زیر چارچوبی از ارتباط قدرت و فرهنگ از نگاه مکاتب جدید را نشان می‌دهد.



شکل (۱): ارتباط قدرت و فرهنگ از منظر سه رویکرد

تبیین مفهوم قدرت و ابعاد آن

در باب معنا و مفهوم قدرت به‌عنوان یک از مفاهیم اصلی روابط بین‌الملل اختلاف نظرات زیادی وجود دارد. برخی قدرت را به‌مثابه کنترل منابع در نظر دارد و قدرت ملی را مبتنی بر مؤلفه‌های نظیر جمعیت، نیروی نظامی اقتصاد و... تعریف می‌نماید (Dehghani Firoozabadi, 1, 2016, p. 163). در این دیدگاه، قدرت برحسب کنترل منابع و مجموعه توانایی‌ها و ابزارهای در دسترس یک بازیگر بین‌المللی تعریف می‌نماید (Baldwin, 2003, pp. 181-183). دیدگاه دوم با ابراز عدم کفایت تعریف اول، قدرت را به‌مثابه کنترل دیگران تعریف می‌کند و قدرت ملی را به توانایی یک کشور در واداشتن کشور دیگر به انجام کاری علی‌رغم میلش می‌داند. در این تعریف قدرت در روابط انسانی شکل می‌گیرد و به‌صورت مستقیم اعمال می‌شود. تعریف ماکس وبر از قدرت عبارت است از: «توانایی اعمال اراده خود در یک رابطه اجتماعی معین به‌رغم مخالفت دیگران، صرف‌نظر از اینکه مبنای آن توانایی چیست». در این تعریف بر تعاملی بودن قدرت و توانمندی و تأثیرگذاری اشاره دارند و قدرت را به‌عنوان یک پدیده روانی توصیف می‌کند (Sabouri, 2002, p. 33). در تعریفی دیگر از قدرت را به‌مثابه ساختار اجتماعی فرض می‌نماید. در واقع می‌خواهد نشان دهد چگونه این شرایط جدید، نظیر نهادها و ساختارها فرصت را برای اعمال قدرت در نظام بین‌الملل را برای عده‌ای فراهم می‌نماید (Barnett & Duvall, 2007). دیدگاه چهارم به قدرت به‌مثابه کنترل روابط اجتماعی نگاه می‌نماید. در این راستا، لوکس و فوکو معتقد هستند که عدم تعارض منافع به معنای فقدان روابط قدرت نیست بلکه مؤثرترین شکل قدرت در جلوگیری از تعارض منافع، یا توانایی شکل دادن به اولویت‌ها و ترجیحات دیگران در قالب رویه‌ها و هنجارها است (Barnett & Duvall, 2007, p. 10).

لوکس متناسب با تعاریفی که در مورد قدرت ارائه شده ابعاد سه‌گانه‌ای را برای قدرت در نظر می‌گیرد. بعد اول قدرت اشاره به تعریف دال و ماکس وبر از قدرت دارد. دال قدرت را به رابطه بین دو نفر که نفر دوم مجبور می‌شود کاری را علی‌رغم میلش انجام دهد، تعریف می‌نماید (Berenskoetter, 2007, p. 7). لوکس معتقد است که این رویکرد تقلیل‌گرایانه و تک‌بعدی است و اعمال قدرت را صرفاً توانایی محدودسازی حوزه کنش دیگر افراد می‌داند (Lukes, 1996, P. 20). بعد دوم قدرت به ساختارها اشاره دارد، اینکه چگونه این نهادها و ساختارها امتیازات یا فرصت‌های را برای یک طرف به وجود می‌آورند، یا آن‌ها را در موضع قدرت‌یابی قدرتی قرار می‌دهند. در واقع می‌خواهد نشان دهد چگونه این شرایط جدید، نظیر نهادها و ساختارها فرصت را برای اعمال قدرت در نظام بین‌الملل را برای عده‌ای فراهم می‌نماید (Berenskoetter, 2007, p. 8). بعد سوم قدرت از نظر لوکس به هنجار سازی و شکل‌دهی آن توجه دارد.

این بعد از قدرت اشاره دارد به اینکه قدرت فقط در تعارض منافع نیست که اعمال می‌شود، بلکه جاهای که اقناع وجود دارد قدرت هم موجود است. از نظر لوکس و فوکو عدم تعارض منافع به معنای فقدان روابط قدرت نیست، بلکه از نظر آن‌ها کارآمدترین قدرت جلوگیری از تعارض منافع و یا شکل دادن به منافع دیگران است. از نظر آن‌ها یکی شیوه‌های کارآمد اعمال قدرت که در جوامع امروز، توانایی تعریف و شکل دادن به ارزش‌ها و منافع دیگران در بلندمدت هست (Lukes, 2005, p. 91). لوکس از بعد اول و دوم فراتر رفته و می‌گوید ممکن است در مواردی از اعمال قدرت، قربانیان حتی موفق به درک این مسئله نشوند که منافع واقعی‌شان در خطر است؛ در نتیجه هیچ‌گونه تلاشی برای دفاع از این منافع به عمل نیاورند. از نظر وی، بعد سوم قدرت، شکل مودیان‌تری دارد که می‌تواند بر افکار و امیال قربانیانش نفوذ کند بدون اینکه آن‌ها از این تأثیر آگاهی یابند (Clegg, 2004, p.181).

بارنت و دوال هم در یک تقسیم‌بندی کلی چهار بعد قدرت در روابط بین‌الملل را مطرح می‌کنند که با تعاریف قبلی از قدرت، همپوشانی زیادی دارد. آن‌ها بر اساس روابط اجتماعی و خصوصیت روابط اجتماعی چهار نوع قدرت را در روابط بین‌الملل معرفی می‌نمایند: ۱- قدرت اجباری: قدرتی است که یک بازیگر در روابط اجتماعی خود، مستقیماً شرایط و خواسته‌های خود را به دیگر بازیگران تحمیل می‌کند. ۲- قدرت نهادی: قدرتی که از طریق قواعد، رویه‌ها و تقسیم کار بین‌المللی بر دیگران اعمال می‌شود. ۳- قدرت ساختاری: ساختار یا جایگاه، به عبارتی نقش، سوژگی، منافع و هویت بازیگران مستقیماً از طریق موقعیت‌های اجتماعی که آن‌ها اشغال می‌کنند شکل پیدا می‌کنند. ۴- قدرت مولد: قدرتی است که به صورت غیرمستقیم، پراکنده و مخفی است و در همه روابط اجتماعی و همه حوزه‌ها از طریق دانش و گفت‌وگوها اعمال می‌شود و معانی از این طریق تولید، بازتولید و انتقال داده می‌شود (Barnett & Duvall, 2007).

اما قدرت در عرصه روابط بین‌الملل به شیوه‌های مختلفی اعمال می‌گردد. برخی مواقع قدرت به صورت مستقیم و از راه اجبار و پاداش اعمال می‌گردد؛ یعنی کشور الف، کشور ب را مجبور می‌سازد که علی‌رغم میلش عمل نماید. در این حالت قدرت در قالب سخت و به صورت مستقیم اعمال شده است. تهدید و نیروی نظامی کاربرد زیادی دارد. نمونه بارز آن به حمله ایالات متحده به عراق در سال ۲۰۰۳ و ساقط نمودن حکومت صدام است؛ اما شیوه دیگری از اعمال قدرت به صورت غیرمستقیم و غیر اجبارآمیز و در قالب قدرت نرم صورت می‌گیرد. این نوع از قدرت در برابر قدرت سخت به کار می‌برد (Nay, 2010, pp. 150-153). در واقع، وقتی قدرت رابطه‌ای مبتنی بر رضایت و غیرمستقیم اعمال گردد در قالب نهادها و هنجارها یا به عبارتی در قالب قدرت نرم صورت می‌پذیرد؛ یعنی توانایی هدایت دیگران از طریق

شکل‌دهی به ارجحیت‌ها و منافع آنان. در بسیاری از مواقع کشورها برای دسترسی به اهداف و منافع خود به‌جای زور و اجبار درصدد هستند تا با شکل‌دهی به رویه‌های و هنجارهای بین‌المللی اولویت‌ها و ترجیحات دیگران را ساماندهی نمایند (Nay, 2010, p. 43). امروزه منابع قدرت دچار تحولات زیادی شده است. قدرت در دنیای امروز محدود به اقتصاد و نیروی نظامی یا به عبارتی عوامل مادی نمی‌گردد. بلکه در اثر فرایند جهانی شدن دایره شمول منابع قدرت گسترده‌تر شده است. گسترش شبکه‌های جهانی و انقلاب اطلاعات بستر تعاملات اجتماعی را متحول نموده، بطوریکه در این بستر تعاملاتی نوین، دانش و اطلاعات به‌عنوان منابع مهم اطلاعاتی در کنار دیگر منابع سنتی و جدید نقش برجسته در سیاست جهانی ایفا می‌کنند و در پاره‌ای از موارد از اهمیت جغرافیا، جمعیت و مواد خام و نیروی نظامی کاسته شده است. امروزه کشوری در سیاست جهانی موفق است که توانایی بیشتری در تبدیل منابع به فرصت‌ها و ترکیب انواع مختلف منابع قدرت داشته باشد (Nay, 2008, pp. 148-153).

تبیین مفهوم و کارکرد فرهنگ در روابط بین‌الملل

انسان‌شناسان فرهنگ را مجموعه پیچیده‌ای از شناخت‌ها، باورها و اعتقادات، هنر، اخلاق، آداب و رسوم و هرگونه عاداتی که انسان به‌عنوان عضوی از یک جامعه کسب می‌کند. فرهنگ مرکب از مؤلفه‌های نظیر چون تصورات، معانی، ارزش‌ها، اهداف دانش‌ها و باورها اخلاقیات و روابط گوناگونی است که انسان بعد از تولد می‌آموزد (Dehghani Firoozabadi, 1, 2016, pp. 158-159) ادوارد تیلور فرهنگ را یک مجموعه کلی می‌داند که شامل دانش، عقیده، هنر، اخلاق؛ قانون و دیگر توانایی‌ها و عاداتی است که فرد به‌عنوان عضوی از جامعه تحصیل می‌کند (Pour ahmadi, & Roohalamin, 2011, p. 149)؛ اما در معنای دیگر فرهنگ را مساوی باشعور و خرد جمعی مشتمل بر تفسیر و خلق مشترک معنا توسط یک گروه یا جامعه است که اعضای آن را قادر می‌کند تا در کنار هم به شیوه خاصی زندگی نمایند (Dehghani Firoozabadi, 2, 2016, pp. 158-159). همان‌گونه که ملاحظه می‌شود فرهنگ در دو قالب عام یا جهان‌شمول و خاص یا محلی به کار می‌رود. فرهنگ در مفهوم عام، اشتراکات و مشابهت‌های انسانی و الگوهای عام زندگی است که همه مردم آن را می‌آموزند؛ اما گاهی فرهنگ بر تنوع و تمایز اشاره دارد. در این قالب فرهنگ به یک سبک زندگی خاص و نوع نگرش و تفکر خاص که به گروهی خاص اختصاص پیدا می‌کند و وجه تمایز آن با گروهی دیگر یا جامعه دیگر می‌گردد. در باب تحول مفهوم فرهنگ جولی ریوز دو نگرش انسان‌گرایانه و انسان‌شناسانه از فرهنگ ارائه می‌کند. فرهنگ قبل از رواج تفکر انسان‌شناسانه (ما فرهنگمان هستیم) به بهترین پدیده‌ها اشاره داشت. هنر،

موسیقی و ادبیات یا هر چیزی که جذابیت و متعالی بود را شامل می‌شد. بنا به گفته آرنولد، فرهنگ تعقیب کمال مطلق به وسیله کسب دانش در تمامی موضوعاتی بود که در مورد علاقه ما هستند و بهترین اموری را شامل می‌شوند که به آن فکر شده و در مورد آن سخن گفته شده است. وی معتقد بود که فرهنگ هر چیزی را شامل نمی‌شود بلکه بهترین‌ها را دربرمی‌گیرد و ما را از آشفتگی فکری و معنوی ناشی از فرایند صنعتی شدن نجات خواهد داد. مطابق این دیدگاه، فرهنگ شامل بهترین‌ها در حوزه هنر، ادبیات، موسیقی و... است که خود مشروط به آموزش است؛ اما با ظهور تفکر انسان‌شناسانه فرهنگ به مجموعه آداب، رسوم، هنجارها، ارزش‌ها، اعتقادات و باورها و به‌طور کلی سبک زندگی یک جامعه خاص اشاره دارد که باعث تمایز با دیگر جوامع می‌شود. طبق این دیدگاه همه ملت‌ها دارای یک فرهنگ خاص هستند که آن‌ها را از دیگران متمایز می‌کند (Reeves, 2008, pp. 1-15).

فرهنگ از مجموعه الگوهای ریزتری تشکیل شده است که می‌توان آن را قواعد، باورها و ارزش‌ها نامید. انسان‌ها، گروه‌ها و دولت‌ها برای اینکه بتوانند باهم همکاری داشته باشند، می‌بایست در چارچوب یک سری قواعد و هنجارها حرکت کنند و در قالب آن‌ها کنش‌های خود را تنظیم نمایند. جوامع در سطح خرد و کلان در چارچوب این قواعد هدایت می‌شوند. این قواعد (رسوم، قوانین، اخلاق، شیوه‌های عمل و انتظارات غیررسمی) برای افراد، گروه‌ها و دولت‌ها مهم تلقی می‌شوند. آن‌ها به کنشگران نشان می‌دهند که چگونه رفتار کنند و به آن‌ها یاد می‌دهند که دیگران از آن‌ها انتظار چه رفتاری دارند و همچنین به آن‌ها می‌گویند که از دیگران انتظارات چه رفتاری داشته باشند. این قواعد به کنترل کنشگران کمک می‌کند و کنترل و همکاری را در عرصه جوامع مختلف میسر می‌سازد. به عبارتی از طریق تنظیم رفتار کنشگران پایداری و دوام سازمان‌ها و جوامع مختلف را باعث می‌شود (Charon, 2001, p. 83). گذشته از قواعد، ارزش‌ها یکی دیگر از عناصر فرهنگی است که توافق بر سر آن‌ها امکان کنش بازیگران و همکاری بین آن‌ها را میسر می‌سازد. برای مثال جوامع ممکن است که مادی‌گرایی، فردگرایی و سرمایه‌داری را ارج نهد و در صدد ترویج و تشویق آن‌ها برآید. این ارزش‌ها باعث می‌شود تا کنشگران رفتار خود را بر اساس آن‌ها تنظیم نماید و بر رفتار آن‌ها تأثیر بسزایی داشته باشد. کنشگران معمولاً از طریق ارزش‌های اجتماعی در جهت دستیابی به اهداف خود می‌کوشند. همین‌طور، ارزش‌های مشترک درک کنش متقابل را برای کنشگران آسان‌تر می‌سازد و همکاری را تسهیل می‌کند (Shibutani, 1986, p. 68). فرهنگ همچنین از باورهای مشترک تشکیل شده است. مهم‌نسبت که این باورها درست باشند یا نه بلکه آن‌ها باورهایی هستند که در جامعه هستند و بخشی از فرهنگ جامعه را تشکیل می‌دهند و کنشگران در جوامع مختلف به تناسب

آن را فرامی‌گیرند و آن را می‌پذیرند... این گونه باورها و اعتقادات مشترک بر رفتار و افکار گروه‌ها و سازمان‌های و دولت‌ها تأثیر می‌گذارند و برقراری نظم و همکاری را برای آن‌ها میسر می‌سازند (Ritzer, 2009).

در باب کارکرد فرهنگ با عنایت به مفروضه‌های هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی، نظریات متفاوتی ارائه گردیده است. به نظر می‌رسد این پدیده اجتماعی (فرهنگ) در تمامی لایه‌های زیست انسان مؤثر و نافذ است. فرهنگ هم محصول و هم شاکله بخش عمل انسان است (Vijayendra, & Malanton, 2008, p. 2). تقریباً یکی از دغدغه‌های اصلی فیلسوفان سیاسی و جامعه‌شناسان این بوده است که نظم چگونه پدید می‌آید؟ یا پرستی که هابز در قرن هفدهم مطرح می‌کند که نظم چگونه ایجاد می‌شود؟ یا چه عواملی در ایجاد و پابندگی جامعه دخالت دارد؟ و ده‌ها پرسش دیگر. جامعه‌شناسان معتقدند که در کنار کنش متقابل اجتماعی، الگوهای اجتماعی شکل می‌گیرد که بر کنش آن‌ها تأثیر قابل‌ملاحظه‌ای دارد و آن‌ها را در یک قالب و نظم خاص هدایت می‌کند. در سایه این الگو اجتماعی است که کنش اجتماعی منظم می‌گردد و ثباتی حاصل می‌شود که در نتیجه آن کنشگران مختلف اجتماعی (سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و...) می‌دانند در رابطه با یکدیگر چه نوع رفتاری انجام دهند. در پرتو این کنش اجتماعی است که قواعد دیدگاه‌ها، عادت‌ها، نقش‌ها و ارزش‌های مشترک شکل می‌گیرد. جامعه‌شناسان معمولاً الگوهای اجتماعی را تحت عناوین فرهنگ، ساختارهای اجتماعی و نهادهای اجتماعی می‌آورند (Charon, 2001, p. 82). جریان‌های اصلی روابط بین‌الملل، هرچند به‌طور صریح به مقوله فرهنگ نپرداخته‌اند اما به‌طور ضمنی به مقوله فرهنگ اشاراتی داشته‌اند. واقع‌گرایان با توجه به مبانی فکری خود برای فرهنگ نقش ابزاری نسبت به قدرت قائل هستند و فرهنگ را ابزاری برای پیشبرد منافع کشورها در عرصه سیاست بین‌الملل می‌دانند. از نظر آن‌ها، کشورها از فرهنگ به‌عنوان نقابی برای تأمین منافع ملی خود استفاده می‌کنند (Dehghani, 2016, p. 161). در دیدگاه مارکسیستی از روابط بین‌الملل، فرهنگ به‌عنوان یکی از اشکال رونما برحسب شرایط تاریخی در خدمت منافع نظام سرمایه‌داری جهانی عمل می‌کند. نظام سرمایه‌داری جهانی با تولید فرهنگ خاص، ذهنیت جامعه بین‌المللی را شکل می‌دهد. همچنین باید گفت نظام سرمایه‌داری جهانی از طریق رسانه‌های گروهی به انتقال فرهنگ و مشروعیت بخشیدن به ثروت خود می‌پردازد (Turner, 1990, p. 26).

لیبرال‌ها و نولیبرال‌ها برای فرهنگ به‌عنوان مجموعه‌ای از ارزش‌ها و هنجارها لیبرالی نقش تنظیم‌کننده رفتار قائل هستند. در واقع از منظر آن‌ها فرهنگ رفتارهای خوب و بد جامعه را تنظیم می‌کند. سازه‌انگاران برخلاف دیدگاه قبلی، نقش قوام‌بخش و تکوینی برای فرهنگ در روابط بین‌الملل قائل می‌باشند که

به‌عنوان یک ساختار انگاره‌ای متشکل از معانی و معرفت مشترک هویت و منافع بازیگران را برمی‌سازد (Dehghani Firoozabadi, 2, 2016, pp. 161-2). در یک جمع‌بندی کلی، مزروعی استاد دانشگاه

میشیگان هفت کارکرد را برای فرهنگ معرفی می‌کند:

۱- فرهنگ چگونگی نگرش به جهان را تعیین می‌کند.

۲- فرهنگ گرایش‌های مختلف رفتاری را تعیین می‌کند.

۳- فرهنگ معیارهای ارزیابی را تعیین می‌کند.

۴- فرهنگ پدیدآورنده بنیاد هویت ملت‌ها و گروه‌های مختلف است.

۵- فرهنگ یک گونه یا مدل ارتباطی است.

۶- فرهنگ باعث تقسیم‌بندی اجتماعی می‌شود.

۷- فرهنگ نظام تولید و مصرف را تبیین می‌کند.

وی فرهنگ را به‌عنوان یک منبع قدرت در عرصه داخلی و روابط بین‌الملل معرفی می‌کند. منبع قدرتی که تأثیرگذاری زیادی در جوامع بشری و شیوه‌های اعمال قدرت دارد. فرهنگ بر مبانی تفکر و نحوه تصمیم‌گیری کشتگران در قبال جوامع خود و دیگری تأثیر دارد. همچنین بر ارزش‌ها و گرایش‌های حاکم بر رفتار فردی و جمعی و یا معیارهای درستی یا نادرستی یک فعالیت و یک عمل اجتماعی و بین‌المللی تأثیر بسزایی دارد (Salimi, 2010, pp. 92-94).

تبیین کارکرد فرهنگ در مدیریت قدرت در روابط بین‌الملل

رویکرد انتقادی: فرهنگ به‌مثابه ایدئولوژی

از دید بسیاری از نظریه‌پردازان انتقادی، فرهنگ را بیشتر ایدئولوژی یا عقاید و انگاره‌های که در خدمت وضع موجود و کمک به نابرابری قدرت و امتیازات در سطوح جوامع است می‌دانند. از منظر آن‌ها فرهنگ باعث مشروعیت بخشی به بسیاری از این امتیازات و نابرابری‌ها می‌شود و همچنین باعث می‌شود تا ساختارها و نهاد‌های شکل گرفته شده در جامعه که تجلی نابرابری هست به‌صورت ذاتی و طبیعی جلوه کند (Billington, 2001, p. 60). گرامشی می‌گوید که فرهنگ در واقع توسط طبقه حاکم در راستای منافع خود به سطح پایین جامعه تزریق می‌شود تا از این طریق شرایط و وضع موجود^۵ که مطلوب طبقه حاکم هست - حفظ شود. ایده‌ها و انگاره‌ها که فرهنگ نامیده می‌شود در واقع ایدئولوژی هستند که به نظم جامعه کمک می‌کند و این نظم شرایط را فراهم می‌کند تا نابرابری‌های موجود در جامعه را طبیعی جلوه کند. قواعد، ارزش‌ها و هنجارها معمولاً اغراق‌هایی هستند که از طرف قدرتمندان در جامعه حمایت می‌شوند و بدین‌سان به برقراری نظم در اجتماع کمک می‌کنند (Strainati, 2001, p. 224). در همین راستا، گرامشی

فرهنگ را کثرت جریان معنایی می‌داند که گستره‌ای از ایدئولوژی و اشکال فرهنگی را دربرمی‌گیرد. وی فرایند ساختن، حفظ کردن و بازتولید این مجموعه مقتدرانه معنایی و عملکردی را هژمونی می‌داند. از نظر وی، هژمونی را ترکیبی از اعمال زور و رضایت قابل دسترسی است (Jones, 2006, p.58). ایدئولوژی‌ها با ارائه قوانین و مقررات، رفتار عملکردی و رفتار اخلاقی را در اختیار کنشگران می‌گذارد و از این طریق نظم موردنظر و مطلوب خود را اعمال می‌کند. کنشگران در چارچوب هژمونی یاد می‌گیرند که چگونه رفتار کنند و چگونه منافع خود را تعریف و پیگیری نمایند (Jones, 2006, pp. 59-60).

از طریق اجماع فرهنگی، ارزش‌های طبقه بالای جامعه موردپذیرش عامه مردم واقع می‌شود و با پذیرش چنین ارزش‌هایی توسط عامه مردم، نظم اجتماعی حفظ و بازتولید می‌شود. از این به بعد است که ساختارها و نهادهای موردقبول طبقه حاکم در جامعه نهادینه می‌شود. گرامشی برای اعمال قدرت در قالب هژمونی دو حوزه جامعه مدنی و جامعه سیاسی را مطرح می‌کند و جامعه مدنی را سرچشمه اعمال قدرت در قالب هژمونی می‌داند. وی می‌گوید «از این طریق است که یک اقتدار اجتماعی تام شکل می‌گیرد و به سایر نقاط جامعه تسری پیدا می‌کند.» در واقع وی اظهار می‌دارد که اعمال قدرت صرفاً از روش زور و خشونت انجام نمی‌شود، بلکه فرهنگ، اجزا و نحوه عملکرد آن در اعمال قدرت اهمیت بسزایی می‌دهد (Mehdi Zadeh, 2000, p. 27). گرامشین‌ها به‌طور کلی در این تلاش هستند تا مارکسیسم را از ورطه جبرگرایی اقتصادی رها کرده و بر قدرت تبیین آن‌ها از رهگذر عنایت به نقش روبنا بیفزایند. آن‌ها ضمن توجه به پیوندهای میان سیاست، فرهنگ استدلال می‌کنند که بقای حاکمیت تنها قائم به پشتوانه اقتصاد نیست بلکه به مؤلفه‌های عمده سیاسی و فرهنگی نیز بستگی دارد. آن‌ها فرهنگ را به‌عنوان ابزار طبقه حاکم برای حفظ هژمونی خود^۵ یعنی قدرتی که مبتنی بر رضایت بوده و از زور تنها در حاشیه استفاده می‌کند- تعریف می‌کند. به نظر گرامشی، فرهنگ با شکل دادن به آگاهی طبقه حاکم و طبقه تحت سلطه، انسجام و هویت را در درون بلوک تاریخی حفظ می‌کند (Pour Ahmadi & Saidi, 2011, p. 155).

در این نگاه، قدرت دیگر صرفاً مبانی زیربنایی در قالب سلطه و سرکوب نیستند که تداوم و مانایی یک جریان را ثبات می‌بخشند، بلکه نهادهایی چون مدرسه، کلیسا، مطبوعات و نهادهای دیگر فرهنگی پرکننده اوقات فراغت، خانواده و تمامی بستر زندگی روزمره مقرر تداوم قدرت هستند که سوژه در آن‌ها قرار می‌گیرند و ساخته می‌شود. در این تفسیر، قدرت تا خصوصی‌ترین زوایای زندگی رسوخ می‌کند و محرمانه‌ترین جاهای زندگی را در برمی‌گیرد. نهادهای موجود در جامعه به افراد یاد می‌دهند تا رفتار خود را تنظیم کنند و در تنظیم رفتار خود منافع، منویات و ارزش‌های دیگران را در نظر بگیرند. جامعه مدنی

به‌عنوان مقر تداوم قدرت، سوژه را در بردارد و هویت آن را می‌سازد و همچنین منافع و ارزش‌های آن را تعریف و مشخص می‌کند. طبقه حاکم با کنترل بر این نهادها رابطه نابرابر اجتماعی را در سوژه نهادینه می‌کند به نحوی که این نظم موجود الگوهای حسی و رفتاری و یا سیاق‌های عاطفی، روانی و حتی ناخودآگاه جامعه را کنترل می‌کند و شکل می‌دهد تا سوژه ایدئولوژی حاکم را بپذیرد و آن را اصیل و طبیعی فرض نماید و واقعیت نابرابر اجتماعی را درونی کند و از سلطه اطاعت کند (Khaleghi, 2003, pp. 228-230).

آدرنو و هورکهایمر در همین راستا اشاره دارند که روشنگری به‌جای ایجاد جامعه هوشمند و همه‌جانبه، جهانی را پدید آورده است که با شیوه و روش تنگ‌نظرانه اداره می‌شود و شامل یک جامعه توده‌ای و منفعل هست که متشکل از مصرف‌کنندگان یکپارچه است. آن‌ها با آوردن کلمه صنعت در کنار فرهنگ درصد هستند تا نشان دهند که نوعی عقلانیت رسمی وبری و آمیخته شدن آن با سرمایه‌داری حکم فرماست که سکان آن توسط شرکت‌های عظیم سرمایه‌داری و تولیدکنندگان محصولات تفریحی و رسانه‌ها اداره می‌شوند (Horkheimer, & Adreno, 2011, pp. 35-37). از منظر آن‌ها، قدرت صنعت فرهنگ به قدری است که یکسانی و یکرنگی را جانشین هوشمندی می‌کند. این صنعت به خاطر گره خوردن با منافع یک طبقه خاص به دنبال رسیدن به واقعیت و حقیقت نیست، بلکه با دروغ‌ها و نیازها و راه‌حل‌های کاذب به نفع یک طبقه خاص عمل می‌کند و مسائل را فقط در ظاهر حل می‌کند نه در حقیقت. قدرت در صنعت فرهنگ نهفته است و محصولات آن مردم را به پذیرش جمعی که متضمن فرایندی از مظاهر قدرت و ثبات نظام سرمایه‌داری است، تشویق می‌کنند. آن‌ها معتقدند قدرت صنعت فرهنگ در تضمین تسلط و تداوم سرمایه‌داری و قابلیت آن برای شکل دادن و خلق پیام‌گیران ضعیف، وابسته، منفعل و خدمتگزار نهفته است (Horkheimer, & Adreno, 2001, pp. 38-41).

از منظر این دو اندیشمند فرهنگ دیگر به‌صورت خودجوش در میان مردم تولید نمی‌شوند، بلکه آن حاصل فعل و انفعالات نظام سرمایه‌داری است. صنعت فرهنگ ایفاگر نقش عمده‌ای در باز تولید نظام سرمایه‌داری و ارزش‌های آن است. این صنعت مصرف‌کنندگانی بی‌خاصیت و راضی را به وجود می‌آورد که از هرگونه تفکر انتقادی بی‌بهره هستند. این نوع فرهنگ به‌صورت برنامه‌ریزی‌شده و آگاهانه از بالا تولید می‌شود و صرفاً ابزار سلطه و استیلا است و هیچ نوع نسبتی با مقاومت در مقابل قدرت ندارد و نهایتاً سرنوشت آن با سرنوشت سرمایه‌داری سازمان‌یافته و گره‌خورده است. فیلم‌ها، سینماها، رادیو، مجلات، نمادها و ... همه ارزش‌ها و هنجارهای یک طبقه خاص و مسلط را تشویق و ترویج می‌کنند (Ahmadi, 2001, pp. 73-78). در واقع آن‌ها سعی دارند تا با درونی کردن و نهادینه کردن ارزش‌های طبقه حاکم در سطوح جامعه

منافع و خواسته‌ها یا منویات عام مردم را تعریف نمایند و از این طریق هرگونه مقاومت و ایستادگی را علیه ارزش‌های حاکم و مسلط را در نطفه خفه نمایند. از نظر آدرنو کل جهان به‌ناچار از صافی فرهنگ می‌گذرد. آدرنو و هورکهایمر با در نظر گرفتن رابطه میان فرهنگ و ایدئولوژی چنین استدلال می‌کنند که فناوری، به‌ویژه فناوری رادیویی، خودشان درباره تأیید خود تصمیم می‌گیرند. به‌عنوان مثال، رادیو عامل ارتباط یک‌سویه‌ای است که امکان پاسخ‌گویی به آن محدود است، سمتی آمرانه به خود می‌گیرد و توصیه‌هایش حالت یک دستور و فرمان می‌گیرد و تهیه‌کنندگان این برنامه‌های رادیویی که خود را مبشرین آزادی بشریت می‌دانند به دستوردهندگانی صرف تبدیل می‌شوند (Nozari, 2007, pp. 310-311). در کل اعضای مکتب فرانکفورت بر این عقیده هستند که فرهنگ عامه ابزاری است برای شکل دادن و پروراندن اعضای جامعه که تحت مدیریت کلان و تمامیت‌خواه قرار دارند. این صنعت به سلیقه و اولویت‌های توده شکل می‌بخشد و برای آن‌ها منافع و ارزش‌هایی تعریف می‌کند که در راستای منافع و ارزش‌های طبقه حاکم قرار دارد. به این ترتیب با تلقین مطلوب بودن نیازهای غیرواقعی، ناخودآگاه مردم را سازمان‌دهی می‌کند به طوری که مردم هرگز پی نمی‌برند که چه اتفاقی افتاده است.

پاساختارگرایی: فرهنگ، گفتمانی برای تولید سوژه‌ها

پاساختارگرایان معتقدند که گفتمان‌ها همه‌کاره هستند و سوژه‌ها همگی از دل گفتمان بیرون می‌آید. آن‌ها هستند که موقعیت افراد یا کنشگران را مشخص می‌کنند و از طریق همین گفتمان درکی از جهان بیرون پیدا می‌کنند. در این رابطه فوکو می‌گوید: قواعد و قوانین گفتمانی کنشگران را محدود و محصور می‌کند و آن‌ها را در قالب نظم خاصی هدایت می‌کنند. گفتمان‌ها (سیاق منظمی از فکر کردن، حرف زدن و عمل کردن) که زمینه ظهور و باز ظهور سوژه‌ها از طریق قدرت فراهم می‌کنند. جنسیت به لحاظ تاریخی و فرهنگی خاص هست. این موضوع به معنای آن نیست که بتوان به‌سادگی جنسیت را از دل اجتماع حذف کرد، بلکه این افراد هستند که با کمک قدرت آن را تحت قاعده درمی‌آورند و جنسیت را با گفتمان‌های قاعده‌مند تولید می‌کنند (Simouz, 2011, pp. 77-78). وی در بررسی‌های خود نشان می‌دهد که گفتمان‌های چندشکلی از طریق مواردی نظیر پزشکی، روانکاوی، برنامه آموزشی و کلیسا تکثیر و منتشر می‌شوند. این گفتمان‌ها از طریق آوردن جنس به صحنه گفتمانی مانند پزشکی، روانکاوی و... سوژه بودگی خاصی برای آن تولید می‌کنند. این‌ها به طبقه‌بندی و قاعده‌مند کردن جنسیت به شیوه‌ای می‌پردازند که سوژه‌های جنسی را ایجاد کرده و جنسیت را به‌مثابه سنگ بنای سوژه بودگی می‌پذیرند (Simouz, 2011, pp. 79).

سؤال اساسی که برای وی مطرح است این است که در جامعه امروز، قدرت چگونه و با چه مکانیسمی اعمال می‌شود؟ چگونه ما و ادار می‌شویم درجایی خاص و به شکلی خاص زندگی کنیم و رفتار و عادات معین و برنامه‌ریزی شده‌ای داشته باشیم؟ برای پاسخ به این پرسش‌ها مسئله استراتژی‌های قدرت در اندیشه‌های وی مطرح می‌شود. استراتژی‌ها، شبکه‌ای از سازوکارها و فنونی است که هر تصمیمی به کمک آن‌ها پذیرفته می‌شود و هیچ تصمیمی خارج از این شبکه‌ها و سازوکارها گرفته نمی‌شود (Pholadvand, 1997, p. 63). وی همچنین به مکانیسم‌هایی اشاره دارد که در پی قرار دادن افراد در جای معین و محصور کردن آن‌ها به انجام بعضی رفتارها و عادات مشخص و محدود است. وی در بسط و گسترش فنون مطیع سازی به پیدایش نوعی نظام تأدیب اشاره دارد و می‌گوید: ما شاهد نوعی نظام به شکل پادگان‌ها هستیم که پیش از قرن شانزدهم وجود نداشتند (Foucault, 1979). نوعی مدارس شبانه‌روزی از نوع مدارس مذهبی که هنوز در قرن هفدهم نبوده‌اند. در قرن هیجدهم کارگاه‌های بزرگی به وجود آمده‌اند که صدها کارگر در آن مشغول هستند؛ بنابراین شاهد پیدایش و شکل‌گیری فنونی برای تأدیب انسان از طریق تعیین جا، محبوس کردن و مراقبت و نظارت مستمر بر رفتار و نحوه انجام وظیفه یا به عبارتی فن اداره کردن هستیم. زندان‌ها تنها یکی از مظاهر این فرایند و نتیجه تعمیم این فنون، به حوزه کیفری است (Pholadvand, 1997, P. 64).

از نظر فوکو علوم و دانش جدید در راستای تحکیم قدرت اجتماعی عمل می‌نماید و از طریق تکنیک و فنون جدید در صدد تحدید هر چه بیشتر آزادی انسان‌ها اقدام می‌کند. از نظر وی متخصصین جدید نظیر پزشکان و روانشناسان افرادی هستند که در خدمت عاملین و کارگزاران قدرت با فناوری و روش‌های جدید در صدد نظارت همه‌جانبه انسان‌ها می‌باشند. این افراد سعی دارند تا در چارچوب قوانین و مقررات خاصه نظارت خود را بر جوامع گسترش داده و آزادی آن‌ها را در چارچوب همین قوانین محدود سازند (Ritzer, 2009, p. 592). در جهانی که ما در آن زیست می‌کنیم شاهد نظم‌های مختلف و متفاوتی هستیم که اصیل و ذاتی نیستند. پشت همه نظم‌های موجود در جهان قدرتی نهفته است. از نظر فمینیست‌ها یکی از ساختارها یا نظم‌هایی که در طول تاریخ شکل گرفته و آن را به صورت عام و ازلی تلقی می‌کنند، جنسیت و هویت هست. موضع ضد ذات‌گرایانه آن‌ها حاکی از آن است که مردانگی و زنانگی مقولاتی ذاتی و ازلی نبوده، بلکه بر ساخته‌های گفتمانی هستند که در طول تاریخ شکل گرفته‌اند. مردانگی و زنانگی، خودی و غیر خودی و... همگی شیوه‌های منضبط کردن و نظم بخشیدن به سوژه‌های انسانی است که از دل اجتماع و تعاملات اجتماعی و فرهنگی بیرون آمده‌اند (Moshirzadeh, 2005, pp. 306-312). الکوف معتقد است سیستم فرهنگی از طریق اجزاء و مؤلفه‌های خود، شامل ارزش‌ها، اعتقادات، باورها و نمادها زمینه و بستر

لازم را برای اصیل بودن این گونه تفکرات را فراهم نموده است. چنین شیوه تفکری به صورت باورها، اعتقادات و نمادها اصیل و ذاتی در سطح اجتماع ظاهر شده است، فارغ از اینکه این‌ها موضوعات فرهنگی و اجتماعی هستند که در طول زمان شکل گرفته‌اند (Barker, 2012, p. 516).

همچنین کاترین مک کینان به شدت ایده فرهنگ زنانه و مترادف دانستن آن با اعمال و فعالیت‌های در خانه را به باد انتقاد گرفته است. از نظر وی به حاشیه راندن زنان و کم‌اهمیت جلوه دادن نقش آن‌ها در زندگی اجتماعی با قدرت اجتماعی ناشی از زور و سلطه مردان در ارتباطی تنگاتنگ قرار دارد. کم‌اهمیت قائل شدن به نقش زنان و فرودستی اعمال و فعالیت‌های آن‌ها را ناشی از تسلط فرهنگ غیر ذات‌گرایان مردانگی می‌داند که در گذر زمان به یک ارزش اصیل و مسلط تبدیل شده است. وی مطرح می‌کند زنان هم به مانند مردان توانایی انجام کارها و مدیریت امورات زندگی را دارا هستند. وی تنها راه احیا موقعیت زنان در اجتماع را کنار زدن فرهنگ موجود حاکم بر زندگی اجتماعی (فرهنگ مردانه ° زنانه) می‌داند. بنا به اعتقاد آن‌ها اعتقادات، باورها، ارزش‌ها اجتماعی، شرایط تمایزات بین زن و مرد و همچنین تنزل نقش آنان در اجتماع را فراهم می‌کند (Barker, 2012, p. 517).

سازه‌انگاری: هویت بخشی فرهنگ

سازه‌انگاری نقش قوام‌بخش و تکوینی را برای فرهنگ به معنای مجموعه‌ای از ارزش‌ها و هنجارهای مشترک و معانی بیناذهنی در روابط بین‌الملل قائل است. فرهنگ به مثابه یک ساختار انگاره‌ای متشکل از معانی و معرفت مشترک بازیگران بین‌المللی، هویت و منافع آن‌ها را برمی‌سازد. هویت‌ها و منافع برساخته شده در چارچوب فرهنگ‌های متفاوت به رفتار بازیگران بین‌المللی شکل می‌دهند. در واقع، فرهنگ مبنا و اساس تعاملات کشورها و زیربنای روابط بین‌الملل است. از این رو عناصر بنیادی و قوام‌بخش ساختار نظام بین‌الملل هنجارها، ارزش‌ها، ایده‌ها و باورهای مشترک بین واحدهاست که به هویت، منافع و رفتار شکل می‌دهد و آن‌ها را هدایت می‌کند (Dehghani Firoozabadi, 2, 2016, pp. 162-163). آن‌ها بر تأثیرگذاری هنجارها در مناسبات اجتماعی روابط بین‌الملل تأکید دارند. از منظر آن‌ها هنجارها نوعی عقاید و افکار بیناذهنی در محیط اجتماعی هستند که از دل رویه‌ها و تعاملات اجتماعی کنشگران بیرون می‌آیند و بر تعاملات کنشگران تأثیر می‌گذارند و آن‌ها را محدود و مقید می‌سازند. در فرایند این تعاملات متقابل و دوسویه بین ساختار و کارگزار است که هویت بازیگران، موقعیت‌ها و احتمالات مربوط به اقدامات آن‌ها تعریف می‌گردد (Wendt, 1992, p. 406).

هنجارها و ارزش‌های اجتماعی قدرت خاصی در تنظیم تعاملات اجتماعی بین کنشگران بازی می‌کنند. آن‌ها زمینه و بستر مناسبی فراهم می‌کنند تا کنشگران در درون نقش‌ها و موقعیت‌های متفاوتی قرار بگیرند،

در عین حال خود آن‌ها در فضای جریان‌ها تولید و باز تولید می‌شوند. مضاف بر این در طول این فرایندها «خوب و بد بودن» و «درست و نادرست بودن» را به کنشگران مختلف (افراد، گروه‌ها و دولت‌ها) در مسیر روابط خود با دیگران آموزش داده می‌شود و از این طریق است که رفتار آن‌ها را کنترل و تنظیم می‌کنند (Wendt 1995, p. 83). کنشگران در فرایند تعاملات خود با دیگران جدای از اینکه تحت تأثیر اعمال مستقیم قدرت باشند، یاد می‌گیرند که با دیگران چگونه رفتار کنند، چگونه قواعد و هنجارها را رعایت کنند، از دیگران انتظار چه رفتاری داشته باشند و یا از خود چه تصویری در اجتماع داشته باشد. در طی تعاملات اجتماعی است که از طریق هنجارها، ارزش‌ها و قواعد، برخی اعمال و رفتار، ممکن و برخی دیگر ناممکن می‌شوند.

هنگامی که ارزش‌ها، هنجار و باورها در جامعه بین‌الملل نهادینه شدند، کنشگران دولتی و غیردولتی محدود و محصور می‌شوند- اما این محدودیت با توجه به توانمندی‌های بازیگران متفاوت هست- و همچنین بستری برای ظهور آن‌ها فراهم می‌شود که در فرایند هویت‌یابی آن‌ها تأثیر تعیین‌کننده‌ای دارد. با توجه به این شرایط است که گفته می‌شود که هنجارها و ارزش‌ها به‌عنوان پدیده اجتماعی بر روابط کنشگران حکم فرما هستند، تأثیرات قابل ملاحظه بر ساخت هویت و منافع آن‌ها دارد (Reus-Smit, 1999, pp. 35-36). به‌عنوان مثال روند رو به رشد هنجارها و قواعد در نیم‌قرن اخیر در زمینه حقوق بشر، حقوق بشردوستانه، منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای و... بستر شکل‌گیری فعالیت‌های قانونی و مشروع دولت‌ها و دیگر بازیگران بین‌المللی در عرصه‌های مختلف را فراهم نموده است و همچنین موانع و محدودیت‌های رفتاری آن‌ها را مشخص و تعریف کرده است. به عبارتی، قواعد و هنجارها به‌طور خاص و فرهنگ به‌طور عام باعث شکل‌گیری نوعی نظم اجتماعی می‌شود که در این نظم، محدوده رفتاری دولت‌ها و گروه‌ها و موقعیت آن‌ها، همچنین هویت و منافع آن‌ها مشخص می‌شود. با شکل‌گیری هنجارها و هویت‌ها، رفتار دولت‌ها تابع آن چیزی می‌شود که فکر می‌کنند و مناسب تشخیص می‌دهند (Hasenclever 1997, p. 177).

به همین جهت بسیاری از نظریه‌پردازان خصوصاً سازه‌انگاران به بررسی رابطه بین هنجارها و امنیت و همین‌طور شیوه اعمال قدرت و فرهنگ می‌پردازند و بین آن‌ها را ارتباطی تنگاتنگ می‌بینند و در این رابطه به بررسی تبیین علی میان هنجارها و واکنش دولت‌ها می‌پردازند. از منظر آن‌ها، هنجارها و ارزش‌ها در روابط میان کنشگران اجتماعی تأثیر قابل ملاحظه‌ای و تعیین‌کننده برخوردار هستند، اما این قدرت و تأثیر گذاری یکسان عمل نمی‌کنند. جفری لگرو چند معیار را برای سنجش قدرت هنجارها مطرح می‌کند: آن‌ها تا چه حد تدوین شده‌اند (مشخص بودن هنجارها)، چه مدت مؤثر بوده و تا چه حد در برابر چالش‌ها

دوام آورده‌اند (تداوم هنجارها) و یا در گفتمان موردنظر تا چه حد موردقبول واقع شده‌اند (Khani, 2010, p. 160). برای سازه‌انگاران سازه‌های تمدنی و عوامل فرهنگی نوعی جهان‌بینی ایجاد می‌کنند و بر الگوهای تعامل بین‌المللی اثر می‌گذارند. بنا به نظر آن‌ها، نهادهای بین‌المللی و رژیم‌های بین‌المللی همچون رژیم‌های تسلیحاتی، حقوق بشر و هنجارهای بین‌المللی، کنشگران را به سمت تعریف و بازتعریف منافع و حتی هویت‌هایشان سوق می‌دهند (Onuf, 1998, p. 145). آن‌ها بر این باور هستند که بین فرهنگ حاکم بر نظام بین‌الملل و نظام بین‌الملل ارتباط مستقیمی وجود دارد. از این‌روست که بر مبنای فرهنگ و مؤلفه‌های فرهنگی روابط بین دولت‌ها را در چارچوب روابط هابزی، لاکي و کانتی تقسیم می‌نمایند.

تحت این شرایط است که در سال‌های اخیر^۵ فارغ از استثناهای رخ داده شده - کشورها سعی می‌کنند تا اقدامات و عملکرد خود را در بستر هنجارها و ارزش‌های بین‌المللی عملی سازند. به‌طور مثال ایالات متحده بعد از فروپاشی نظام دوقطبی و از بین رفتن نظام دوقطبی نسبت به دیگر قدرت‌های نظام بین‌الملل از تفوق مادی بیشتری در طول این دوران برخوردار بوده است؛ اما این کشور با وجود برتری و تفوق در بسیاری جنبه‌ها در طیف وسیعی از حوزه‌های موضوعی تلاش می‌کند تا این تفوق مادی را به نفوذ سیاسی پایدار با برآوردهای سیاسی آگاهانه تبدیل کند (Biliss, et al., 2004, p. 302)؛ زیرا با تغییر شرایط بین‌المللی و ظهور رژیم‌ها و نهادهای نوین و همچنین رشد سطح آگاهی ملت‌ها، فضا برای اعمال قدرت سخت و رویکرد یک‌جانبه‌گرایی دولت‌ها تنگ‌تر نمود است و آن‌ها سعی دارند تا اهداف و منافع خود را در چارچوب هنجارها و ارزش‌های بین‌المللی بیان نموده و یا را پیگیری کنند.

نتیجه‌گیری

دو پدیده فرهنگ و قدرت در ارتباط باهم، تأثیر گسترده‌ای در سرنوشت بشر داشته است. از همین رو، تبیین این ارتباط متقابل به‌ویژه از منظر نگرش‌های جدید که توجه خاصی به این ارتباط دارند، حائز اهمیت است. در تبیین بحث دریافتیم که نگرش انتقادی نگاه‌ابزاری به فرهنگ دارد. اگر واقع‌گرایان فرهنگ را ابزاری برای تحصیل منافع ملی دولت‌ها می‌دانند، در مقابل، انتقادی‌ها فرهنگ را وسیله‌ای برای تثبیت حفظ وضع موجود و سلطه طبقه سرمایه‌داری در سطوح مختلف داخلی و بین‌المللی می‌دانند تا نابرابری و امتیازات موجود جامعه را طبیعی جلوه نماید و به‌نوعی ساختار موجود را مشروع سازند. پست‌مدرن‌ها برای فرهنگ نقش قوام‌بخشی قائل هستند و آن را در چارچوب یک متن تصور می‌کنند که پدیده‌ها در چارچوب آن معنا پیدا می‌کنند. قدرت از طریق فرهنگ یا به عبارتی گفتمان‌ها و متن‌ها زمینه تولید و بازتولید سوژه‌ها را فراهم می‌آورد. رویکرد اخیر سازه‌انگاری نیز فرهنگ را مجموعه‌ای از ارزش‌ها، هنجارها و انگاره‌های مشترک می‌داند که هویت و منافع کنشگران را شکل می‌دهد. در واقع، آن‌ها برای

فرهنگ در ارتباط با قدرت در روابط بین‌الملل یک نقش تکوینی و قوام‌بخش قائلند. از نظر آن‌ها در کنار ساختارهای مادی، ساختارهای غیرمادی (ارزش‌ها، هنجارها و قواعد) نقش تعیین‌کننده در هویت بخشی و اولویت‌سازی کنشگران دارند. در نتیجه در نگاه ما، ارتباط فرهنگ و قدرت باهم، بیانگر یک هستی‌شناسی رابطه‌ای و متقابل است. بدین معنا که این دو پدیده در عرصه روابط بین‌الملل در یک فضای سیال و پویا به شکلی متقابل به یکدیگر قوام می‌بخشند و در این قوام‌بخشی متقابل و پایان‌ناپذیر است که فرهنگ و قدرت ظهور پیدا می‌کند. قوام‌بخشی این دو مفهوم در کنار هم و در ارتباط باهم در یک گستره زمانی و مکانی سیال در حال اتفاق می‌باشد. فرهنگ می‌تواند بستر مناسبی برای ظهور قدرت و هویت‌های جدید در عرصه بین‌المللی باشد؛ همین‌طور قدرت در بسیاری از موارد می‌تواند از طریق هنجارها، ارزش‌ها و قواعد اعمال گردد. این دو پدیده در واقع در یک رابطه دوسویه و متقابل باهم به سر می‌برند و در بسیاری موارد باهم همپوشانی زیادی دارند. از این‌روست که شناخت این دو مفهوم و تبیین ارتباط آن‌ها باهم بدون ملاحظه یکی از آن‌ها، بسیاری از مسائل بین‌المللی را بی‌جواب می‌گذارد.

References

- Ahmadi, B. (2001). *Modernity and critical thought*, Tehran: Markaz publishing. (in Persian)
- Andreas, H., Mayer, P. & Rittberger, V. (1997). *Theories of international regimes*. Cambridge, UK: Cambridge University Press.
- Baldwin, D. (2003). *Power and international relations*, In W. Carlsnaes et al. Eds. *Handbook of International Relations*, London: Sage.
- Barker, C. (2012). *Cultural studies* (Theories and Approaches), Translated by Mehdi Faraji, M. & Nafiseh, H. Tehran: Research Institute for Cultural-Social Studies. (in Persian)
- Barnett, M., Duvall, R. (2005). *Power in international politics*, international organization, The MIT press, p 39-75.
- Berenskoetter, F., & J. Williams, M.J. (2007). (Eds.) *Power in world politics* London: Routledge.
- Biliss, J., Smith, S., et al. (2004). *Policy globalization: international relations in the new age*. Translated by Abolghasem Rahechamani & at al, Tehran, Contemporary Abrar. (in Persian)
- Billington, R., et al. (2001). *Culture and society*. Tehran: Agtreh publishing. (in Persian)
- Charon, J. (2001). *Ten questions: a sociological perspective*; translated by Mohsen Salaci, Tehran, Ney publishing (in Persian)
- Clegg, S. (2004). *Frameworks power*, translated by Mostafa Younesi, Tehran: Strategic Studies Center. (in Persian)

- Dehghani Firoozabadi 1, S. J. (2016). *Principles and foundations of international relations, Tehran*. Samt. (in Persian)
- Dehghani Firoozabadi 2, S. J. (2016). *Principles and principles of international relations, Tehran*. Samt. (in Persian)
- Foucault, M. (1979). *Discipline and punish: the birth of the prison*. Penguin: Harmondsworth.
- Hafeznia, M. (2010). *National power and interests, Tehran: entekhab Publishing*. (in Persian).
- Hindess, B. (2001). *Discourses of power: from Hobbes to Foucault*, translated by Mustafa Younesi, Tehran: Shirazeh publishing. (in Persian)
- Horkheimer, M., & Adreno, W. (2005). *Dialectic of enlightenment*. Translated by Murad Farhadpour, M. & Mehregan, O. Tehran: Gam. (in Persian)
- Horkheimer, M., & Adreno, W. (2001). *Culture Industry*, translated by Morad Farhadpour, M. *Arghnon Magazine*. (in Persian)
- Horkheimer, M., & Adreno, W. (2010). *Enlightenment as Massive Deception*, Translated by Morad Farhadpour, Tehran: *Organon*, No. 18. (in Persian)
- Jamshidi, M. & Naghdi, F. (2017) *Culture as Power in International Relations*, *Global Politics*, 6(1), 7-46. (in Persian)
- Katzenstein, P. (2011). *National security culture, translated by Mohammad Hadi Semati, Tehran: Strategic Studies Center*. (in Persian)
- Khaleghi, A. (2003). *Power, language, daily life in contemporary political - philosophical discourses*, Tehran: New Gam publishing. (in Persian)
- Khani, A. (2010). *Security theories*, Tehran: Contemporary Abrar Institute (in Persian)
- Lukes, S. (1996) *Power: radical view*, Afrug, E. Tehran: Rasa publishing. (in Persian)
- Luks, S. (2007). *Power and the Battle for Hearts and Minds, In the Book of power of world politices*, Edited by Felix Berenskoetter and M. J. Williams, Routledge.
- Mehdi Zadeh, S. (2000). *A Critical Approach to Culture and New Society, Quarterly journal of media*, 1, 23-39. (in Persian)
- Mocco, S., & Thompson, K. (1994). *Cultural diplomacy*", Translated by Mohammad Ali Sha'ayi, Introduction to the Concepts of Culture and Cultural Relations, Tehran: Center for International Cultural Studies. (in Persian)
- Moshirzadeh, H. (2005). *Transformation in theories of international relations*, Tehran: Samt. (in Persian)
- Mottaghi, A. (2012). *The process of soft power change in American foreign policy*, Tehran: Saghei publishing. (in Persian)
- Nabavi, A. (2009). *Philosophy of power*. Tehran: samt. (in Persian)
- Nay, J. (2004). *Soft power*, New York: Public Affairs.

- Nay, J. (2008) 1. *Leadership and smart power*, Tehran: Contemporary Abrar Institute. (in Persian)
- Nay, J. (2008) 2. *Power in the information age*, translated by Saeed Mirtrabi, Tehran Strategic Studies Institute. (in Persian)
- Nay, J. (2009). *The paradox of American power: why the world's only superpower is so ill*.... New, Oxford university press.
- Nay, J. (2010). *Soft power*, Translated by Seyyed Mohsen Rouhani & Mehdi Zolfaghari, Tehran: Imam Hossein University. (in Persian)
- Nay, j. Pop, R., et al. (2013). *Soft power and balance in international politics*, Translation by Asgar Ghahrampanpour, Tehran: Strategic Studies Institute. (in Persian)
- Nazari, A. (2012). *Subject: power and politics*, Tehran: Ashyan. (in Persian)
- Nozari, H. (2007). *Critical theory of Frankfurt school in the humanities and social sciences*, Tehran: agah. (in Persian)
- Onuf, N. (1998). *The republican legacy in international thought*. Cambridge university press.
- Petersen, K. (2011). *The concept of power in international relations*. Harvard University.
- Pholadvand, E. (1995). *Wisdom in politics*. Tehran: New Darh. (in Persian)
- Poster, M. (1998). *Second media age*, Translated by Gholamhossein Saleh Yar, Tehran: Iran Institute. (in Persian)
- Pour Ahmadi, H., & Saidi, R. A. (2011). The Relationship of Culture and Hegemony in the Global arena, *International Political Approaches*, No. 28, 143-176. (in Persian)
- Reeves, J. (2008). *Culture and international relations*, Translated by Mohsen Bayat, Tehran: Cultural and Social Studies Institute. (in Persian)
- Reus Smit, C. (1999). *The moral purpose of the state. Culture, social identity, and institutional rationality in international relations* (Princeton: Princeton University Press.
- Rezaei, A., & Torabi, Q. (2010). Explaining the Place of Culture in Policy Theories and International Relations, *Political Science*, 13, 53-82. (in Persian)
- Ritzer, G. (2009). *Theory of sociology in contemporary times*, translated by Mohsen Solati, Tehran, Scientific publication. (in Persian)
- Russell, B. (1988). *Power*, Translated by Najaf Daryabandari, Tehran: Kharazmi Publication. (in Persian)
- Sabouri, M. (2002). *Political sociology*, Tehran, The publication of Golragh Yekta. (in Persian)
- Salimi, H. (2010). *Culturalization of globalization and human rights*, Tehran: Publication of the Ministry of Foreign Affairs. (in Persian)
- Schimdt, B. (2007) Competing realist conceptions of power, *In the Book Of power of world politics*, Edited by Berenskoetter, F & Williams, M. J. Routledge.

- Shibutani, T. (1968). *Social process: an interactionist approach to social psychology*, Berkeley university of California press.
- Simouz, J. (2011). *Foucault and the political*, Translated by Kaveh Hossein Zadeh, Tehran: New Rghdad. (in Persian)
- Smith, C. (2012). *Structuralism in: the book of theories of international relations* Translated by Moshirzadeh, H. & Rohallah Talebi Arani, And R.Tehran: mizan. (in Persian)
- Steve, J. (2006) *Antonio gramsci*, published by Routledge.
- Strainati, D. (2001). *An introduction to popular culture theories*. Translated by Paknazr, S. Tehran, gam. (in Persian)
- Turner, G. (1990). *British cultural studies: an introduction, media and popular culture 7*, Boston, MA: Unwin Hyman.
- Vijayendra, R., & Malanton, M. (2008). *Culture and public practice*, Translated by Ali Bakhtiarizadeh, A.Tehran: Social and Cultural Studies. (in Persian)
- Watanabe, Y., & D. McConnell, D. (2008). *Soft power superpowers: cultural and national assets of japan and the us*. New York: M.E. Sharpe.
- Wendt, A. (1992). Anarchy is what states make of it, *International State*, American Political Science Review.
- Wendt, A. (1995). *Constructing international politics*, International Security.
- Wilson, E. J. (2008). Hard Power, Soft Power, Smart Power, *The annal of the American Academy of Political and Social Science*.
- Yazdani, E., & Hosseini, S. M. H. (2015). The Impact of the Smart Power of the Participants of the Shanghai Cooperation Organization and the BRICS on the Dynamics of the Power Cycle, Tehran: *Central Asia and the Caucasus*. (in Persian)
- Zohrehie, M. (2010). *The revenue on cyber diplomacy and soft power in the age of globalization of culture*, Tehran: Gaj. (in Persian)